

بهروز خباز

## سرمایه داری قاتل کارگران معادن است!

### گزارشی از حادثه انفجار معدن "باب نیزو"

غروب روز ۲۹ شهریور ۸۴ با اتوبوسی به قصد تهیه گزارشی از انفجار تونل معدن "باب نیزو" و اعلام همدردی و همبستگی "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" با کارگران این معدن و خانواده های جان باختگان راهی کرمان می شوم. در طول مسیر از بعضی از مسافران سؤالاتی در مورد منطقه مورد نظر می کنم، اما هیچ کدام از آنان بومی آنجا نیستند. از پیرمردی که بین راه رفسنجان و انار سوار اتوبوس می شود، می پرسم. او نیز شناخت دقیقی از آن جا ندارد. به ناچار تصمیم می گیرم در کرمان این پرس و جو را ادامه دهم. در کرمان نیز با سؤال از چند نفر بالاخره می فهمم که باید به گاراژ زرنند بروم و از آنجا راهی منطقه مورد نظر شوم. برحسب اتفاق، در اتوبوسی که به زرنند می رود، پیرمرد حدوداً ۷۰ ساله ای کنارم نشسته است که همشهری آذری من از آب درمی آید. سر صحبت را در مورد کشته شدگان معدن "باب نیزو" با او باز می کنم و به او می گویم برای تهیه ی گزارش به آن جا می روم. پیرمرد بعد از معرفی خودش می گوید: "من بازنشسته ی همان معدنی هستم که در آن انفجار صورت گرفته است." و بلافاصله ادامه می دهد: "نمی دانم چه شناختی از کار در معدن داری، اما این را بدان در معدن کمتر کارگری- به ویژه کارگرانی که در قسمت پیشروی و استخراج کار می کنند- به سن بازنشستگی می رسد، چرا که یا بر اثر انفجار کشته می شود، یا زیر آوار می ماند، و یا سرطان ریه می گیرد. من هم که بازنشسته شدم در بیرون از معدن و در بخش ساختمانی مشغول بودم. در معدن "باب نیزو" کارگران در عمق ۵۴۰ متری زمین کار می کنند." با صحبت های این کارگر بازنشسته احساس می کنم در این کویر غم بار، لحظات بس دردناکی در پیش خواهم داشت. از او در مورد حوادث و کشته شدگانی که به چشم دیده است می پرسم. "خودت را خسته نکن، در این مدت آن قدر حادثه و کشته دیده ام که به راستی نمی توانم رقم دقیقی را بگویم. اما همین را می توانم بگویم که قاتل این بچه ها و کارگران معدن سرمایه داران و پیمان کاران هستند. به ویژه که به نسبت آن زمان رعایت مسائل ایمنی به ندرت صورت می گیرد. پیمان کار هم با توجه به تعداد بالای بیکاران تا می تواند، رُس بچه ها را می کشد. کارگر هم از ترس معیشت و بیکاری به ناچار به خواسته های بیرحمانه پیمان کار تن می دهد. بعد از شنیدن صحبت هایش اطلاعاتی کمیته هماهنگی را که قبلاً تکثیر کرده ام، با عنوان سرمایه باز هم قربانی گرفت، همراه نشریه کارگر پیشرو به او تقدیم می کنم،

تشکر می کند و با تعجب می پرسد: " این چیزها الان هم منتشر می شود؟ آن زمان البته بیشتر در منطقه معدن "پابدانا" این چیزها را می شد دید. " آدرس دقیق را پیرمرد شریف به من می گوید و بعد از طی مسافتی حدود ۶۰ کیلومتر به سه راهی ریحان شهر می رسم و با خداحافظی گرمی از کارگر بازنشسته معدن از اتوبوس پیاده می شوم.

در سه راهی ریحان شهر دیگر می دانم کجا باید بروم. بنابراین با خیال راحت منتظر می مانم که سواری ها و وانت های رهگذر مرا به مقصد برسانند. در ابتدای ریحان شهر طاق نصرتی خود نمایی می کند که به گفته یکی از کارگران آرم سابق شرکت زغال سنگ کرمان است.

بعد از مدتی تحمل گرد و خاک کویری که به صورتم می زند، پیرمرد حدوداً ۷۰ ساله ای می آید در کنارم می ایستد. من هم منتظر نمی مانم و بعد از احوال پرسی کوتاهی در مورد کشته شدگان حادثه از او جويا می شوم. او که از کارگران سابق همان معدن و گویی منتظر این سؤال است، بلافاصله شروع به صحبت می کند، در این فاصله من نیز ضبط صوت کوچکم را روشن می کنم.

می گوید: " من از سال ۵۷ در معدن "باب نیزو" شروع به کار کردم. آن زمان در معادن کرمان حدوداً ۴ هزار نفر مشغول به کار بودند. از همان زمان ما شاهد تبعیضات حقوقی مابین کارگران و کارمندان بودیم. کارمندی بودند که با ۱۰ یا ۱۲ سال سابقه بازنشسته می شدند، اما کارگرانی مثل من باید با ۳۰ سال سابقه کار بازنشسته می شدیم."

چند سال سابقه کار داری؟

"کار مفید ۲۶ سال در معدن دارم، که همان جا بر اثر حوادثی که پیش آمد، از کار افتاده شدم. یکی از حوادث ریزش کوه بود که بر اثر آن دو نفر از همراهانِ کارگرم کشته شدند، خودم هم پایم شکست."

اسامی کشته شدگان و تاریخ حادثه را به یاد داری؟

"اسامی آن دو نفر کارگر، شاه پرست و کریمی بود. تاریخ حادثه هم فکر کنم حدوداً سال ۶۰ بود. و ادامه می دهد: "تا این که خصوصی سازی های معادن شروع شد."

از چه سالی خصوصی سازی معادن شروع شد؟

"یادم نیست. چرا دروغ بگویم. قبل از خصوصی سازی هم خود دولت شروع به بازخریدی و بازنشستگی کارگران کرد."

الان این معادن چند نفر کارگر دارند؟

"الان به طوری که می گویند، معدن "باب نیزو" و "هوچکت" هزار و خرده ای کارگر دارند. معادن دیگر مثل معدن "جو" و دیگر معادن حدوداً ۲۰۰۰ نفر کارگر دارند."

اسم پیمان کار معدن "باب نیزو" چیست؟

"پیمان کار همین معدن که این بدبخت ها در آن کشته شدند، حسین زینالی است که خودش قبلاً مهندس این جا بوده است. الان این بدبخت ها را ( منظورش کارگران پیمانی است ) ۱۰ روز، ۲ ماه، شش ماه، تا هر وقت که خوشش آمد نگه می دارد، وقتی هم که خوشش نیامد اخراج شان می کند و کسان دیگری را به جایشان می آورد. منظورم این است که آن چنان سابقه بیمه ای برای کارگران محسوب نمی شود که دلشان خوش باشد."

علت اصلی انفجار چه بوده؟

"علتش، این طور که می گویند، گاز جمع شده و لوکوموتیوران وقتی خواسته استارت بزند جرقه زده و انفجار صورت گرفته."

آیا در این تونل ها دستگاه های تهویه نباید کار کند؟

"چرا باید باشد، مسئول ایمنی باید جلوتر از کارگران می رفته و درصد گاز را تأیید می کرده است. و اگر هوای داخل تونل در حد استاندارد بود، بعد به کارگران اجازه ی ورود می دادند، در حالی که این طور نبوده است."

با این حساب، قاتل این کارگران همین آقای زینالی پیمان کار است.

"دیگر حالا خدا می داند."

کشته شده ها ۹ نفرند؟

"بله، ۹ نفر."

اما توی روزنامه کار و کارگر نوشته بود ۱۱ نفر.

"آخر چند نفر جلوتر در معدن هوجکت کشته شدند. دو نفر یک بار و دو نفر دیگر نوبت بعد کشته داشتیم. همین امسال ۱۴ یا ۱۵ نفر توی همین معادن "هوجکت" و "باب نیزو" کشته شدند."

این معادن هر سال همین تعداد کشته می دهند؟

"نه، نه، ممکن است سالی یک نفر کشته شود. اما چند سال پیش که معادن دولتی بود، ۹ نفر به همین طریق کشته شدند."

این معادن تحت پوشش وزارت صنایع و معادن کار می کنند؟

"بله، اما اکثراً به پیمان کاران تحویل داده اند. پیمان کاران هم دو ماه سه ماه این کارگران را بیمه می کنند که اصلاً به درد نمی خورد."

الان کارگران معادن این جا چقدر حقوق می گیرند؟

"دولتی و استخدامی یا پیمان کاری؟"

نه، همین کارگران پیمان کاری.

"بستگی به استخراج ذغال دارد، پایه ثابتی ندارد، ۱۰۰ تومان می دهد، ۶۰ تومان، ۷۰ یا ۸۰ تومان هم می دهد. این دیگر بستگی به پیمان کار دارد."

الان پیش پای شما من با کارگر بازنشسته همین معدن "باب نیزو" صحبت می کردم، می گفت، کارگر معدن رفتنش داخل تونل با خودش است، اما بیرون آمدنش با خداست، حالا با این اوضاع کارگر معدن فقط ۶۰ هزار تومان می گیرد؟

"بله، پیمان کار است دیگر، هر چه دلش خواست می دهد. مثلاً جناب عالی یک پیمان کار هستی، فکر استهلاک تجهیزات را می کنی یا این که ممکن است این معدن را از شما بگیرند، بدهند به یک پیمان کار دیگر. شما در این شرایط به فکر کارگران بدبخت که نیستی، فکر خودتی."

این ها الان نماینده ای، شورایی، دارند این جا؟

"آقای عزیز، من بچه ی سیستان و بلوچستانم، این جا ما آذربایجانی داریم، بافقی داریم، جیرفتی داریم، نمی دانم مشهدی داریم، شما مگر خبر نداری این جا زلزله شده؟"

بله، خبر دارم.

"می دانی چند ریشتر بوده؟"

نه، نمی دانم.

"به گفته آقای فاطمی، که رئیس کل زمین شناسی و زلزله شناسی ایران است، همین منطقه مثل داوودیه، مثل اسلام آباد، دور بر ۸۰۰ و ۹۰۰ نفر کشته داده. شما الان نه از من از کسان دیگر پرسید چه رسیدگی به شما شده. خودشان آمدند گفتند، این شهرسازی که مال ذوب آهن است، این روی گسل است. همان گسل بود که فعال شده بود. الان هم پشت سر هم زلزله های ۲ و ۳ و ۴ یا حتی ۵ ریشتری می آید. گسل دومی هم خودشان می گویند فعال شده. حالا ممکن است ۱۰ روز بعد یا ۱۰ سال بعد زلزله دیگری اتفاق بیفتد. خود همین آقای فاطمی به همراه استاندار کرمان این جا آمده و گفته که آقا این جا ساخت و ساز نباید انجام بگیرد. خانه های بیشتر کارگران هم توی همین شهرسازی واقع است. تقریباً همه کشته شدگان زلزله این جا کارگر بودند. حالا شما صحبت از شورای منطقه می کنید؟"

بیخشید، شما از شورای شهر صحبت می کنید، من منظورم شورای کارگران معدن بود. این جا کارگران شورا یا نماینده ای دارند یا نه؟

"نه شورا و نه نماینده ای ندارند."

این جا الان چند درصد کارگران استخدامی و پیمان کاری هستند؟

"هزار و خرده ای کارگر استخدامی هست، بقیه ی شان که حالا ۲ هزار یا ۳ هزار نفرند پیمان کاری هستند."

الان شما کارتان چیست؟

"من الان نگهبانم. هیچ کس به فکر ما نیست، این پایِ مرا ببین (آثار بخیه از میچ تا نزدیک زانو در آن پیداست) این پای من از پایین تا زانو پلاتین است. این قسمت که این طوری شده در تصادف با ماشین معدن در تونل اتفاق افتاده (بالای زانویش را نشان می دهد) دستت را به این جای زانو فشار بده، این جا هم در حادثه ی معدن اتفاق افتاده است. ولی هیچ کس به ما رسیدگی نمی کند." حالا فکر می کنید راهش چیست؟

"راهش این است که ما می گوئیم که آقا آهن هایی که ما سال های ۵۶ و ۵۷ زدیم، این آهن ها پوسیده اند، ما هم پوسیده ایم. از شرکت خواستیم ما را بازنشسته کند. ما به مقام رهبری هم نامه نوشتیم. ما دیگر نمی توانیم ادامه دهیم." خوب شما بازنشسته شدید رفتید، تکلیف این هایی که بعد از شما با این آقای زینالی می مانند چیست؟

"آن را دیگر باید دولت تصمیم بگیرد."

دولت اگر می خواست تصمیم بگیره، تا حالا گرفته بود.

"آن را دولت باید تصمیم بگیرد، مردم نمی توانند تصمیم بگیرند، آن را دولت با شرکت باید تصمیم بگیرند، مردم که نمی توانند تصمیم بگیرند، آن دیگر به دست رئیس جمهور است، به دست مقامات بالاست، خودشان هستند دیگر، دست ملت نیست."

به حرف ملت که توجه نمی کنند. اما ما کارگرانی که آن طرف داریم زندگی و کار می کنیم، می گوئیم ما باید خودمان به فکر خودمان باشیم. کارگر تشکیلات می خواهد یا نمی خواهد؟ "بله، می خواهد."

از خودش. مال خودش. الان شما نماینده خوبی باشی می گویم، این آقا نماینده من. "بله."

خوب، این خراب شده باید تشکیلات داشته باشد. "بله."

کارگر باید تشکیلات سراسری خودش را داشته باشد. اساساً خود کارگران باید بنشینند و تعیین کنند که چقدر دستمزد بگیرند. نه این که ۶۰ هزار تومان بیندازند جلویشان، بعد بگویند بروید تونل. حالا تو این تونل معلوم نیست زنده شان بیاید بیرون یا مُرده شان. "جنازه شان بیاید بیرون."

خوب، ما این صحبت را کردیم، گفتیم به هم طبقه ای هایمان بگوئیم دوستان! رفقا! بیایم به فکر خودمان باشیم، این ها به فکر ما نیستند. نه این پیمان کار به فکر ماست، نه این دولت و نه دولت

های قبلی. باید به نیروی خودمان تشکیلات خودمان را درست کنیم. این فعالیت ها توی تهران، کردستان، گیلان و جاهای دیگر دارد انجام می گیرد. من این همه راه را کوبیدم آدمم این جا همین یک کلمه را به شما بگویم، که شاید بعد از رفتن من این مطلب را دوستان به همدیگر انتقال دهند. ما اطلاعیه ای در خصوص کارگران کشته شده منتشر کرده ایم که عنوانش هست سرمایه باز هم قربانی گرفت. ( اطلاعیه را نشان می دهم )

"من عرض می کنم، من شما را الان می برم پیش نماینده هایی که تعیین کردیم به آن ها تحویل می دهم." ( منظورش این است با آن ها آشنایت می کنم، من سعی کرده ام تقریباً عین گفته های کسانی که در این گزارش با آنان به گفتگو نشستیم ام در این جا بیاورم). (بخش هایی از اطلاعیه را برایش می خوانم) ما آدم های خاصی نیستیم، همین طوری مثل شما داریم زندگی می کنیم. کارگریم.

در این قسمت از صحبت ها اتوبوس حامل کارگران معدن ظاهر می شود و من به همراه پیرمرد به آنان ملحق می شویم.

از یکی از کارگران معدن " جو " می خواهم صحبت کند.  
" چه بگویم؟ "

هر چه دلت می خواهد بگو. می خواهم چاپش کنم.  
"وضعیت حقوق ما خیلی خراب است، کسی جرأت نمی کند حرفی بزند، اگر اعتراض کنیم، اخراج مان می کنند. من هشت سال، نه سال کار کردم با سه بچه، با ماهی ۵۰ هزار تومان کرایه خانه، و مخارج سنگین. من این جا وجودم را از دست دادم، کجا بروم با این وضعیت کار کنم؟ سختی کار به ما نمی دهند، نوبت کاری نمی دهند، قبلاً این ها را می دادند. ما به التفاوت می دادند، از سال ۸۰ به این طرف همه ی این ها قطع شده است. بعدش، حقوقی که می گیریم بستگی به استخراج دارد، می گویند این مقدار که استخراج کردید، مجبوریم ۶۰ هزار تومان برایتان منفی در نظر بگیریم. کارگاهی که ما در آن کار می کنیم با ۴۰ تا ۵۰ سال قدمت نهایتاً می توانیم روزانه ۱۱۰ تن ذغال بدهیم. حقوق ما نوسان دارد، ۱۱۰ هزار تومان تا ۸۰ هزار، این نوسان هم به بهانه کمبود استخراج صورت می گیرد."

در حال حاضر نماینده دارید؟ یا سعی کرده اید نماینده انتخاب کنید؟

"نه، اما قبلاً داشتیم، نماینده هم جرأت نمی کند حرف بزند. بعدش، بسیاری از نماینده هایی که قبلاً داشتیم توسط کارفرما خریده شدند. اگر بخواهیم شکایت کنیم، خود کارفرما تشویق می کند که برویم شکایت کنیم، برای این که اداره ی کار از خودشان است."

شما تصمیم دارید همین طوری این شکل کار و زندگی را ادامه دهید؟

"مجبوریم."

۹ نفر از همکارانتان کشته شدند، بعد شما می گوئید روز از نو روزی از نو؟ کار خودمان را بکنیم؟

هیچ اعتراضی نکنیم؟ همکاران نمی گویند که این بدبخت ها زن داشتند، بچه داشتند؟

"ببینید، ما به صورت قراردادی کار می کنیم، ما می دانیم که با این درصد گاز اگر داخل تونل برویم کشته می شویم. اگر داخل نرویم، کارفرما می گوید این آقا به درد کار نمی خورد. به قرآن، این همکاران شاهدند، من چند بار خواستم به داخل نروم. کارفرما گفت: اگر این تونل نمی رود کس دیگری را به جای بگذارید."

الان شما در این کارگاه دستگاه تهویه دارید؟

"تهویه ی دُرست و حسابی نیست."

خوب اگر گازی که این جا جمع شده بود، آن جا هم جمع شود، همین اتفاق می افتد.

"از لحاظ ایمنی کارگاه ما صفر است. الان تا زیر زانو آب در داخل تونل هست. ما در سال ۸۲ دو نفر کشته هم دادیم. برادر زاده ی این همکارمان بود."

اسمشان چه بود؟

"احمد شکرالهی و یوسف عرفانی."

شما برای تسلیت پیش خانواده های کشته شدگان اخیر رفتید؟

"ما نه تنها رفتیم، بلکه به محض شنیدن خبر کار را تعطیل کردیم و خودمان رفتیم جنازه ها را درآوردیم."

کارگر دیگری می گوید: "ما هم به محض شنیدن سر کار نرفتیم تا به همکاران مان کمک کرده باشیم."

همین کار خودش خوب است، با این که می دانستید ممکن است اخراج شوید، اما رفتید به همکارانتان کمک کنید. این کار خوبی بوده است. من می گویم دوستان! ما باید به فکر خودمان باشیم. این ها هیچ کدام به فکر ما نیستند. شما از تهران خبر ندارید. تهران وضعیت کارگزارانش از این جهت بهتر است که بالاخره بیشتر همدیگر را می بینند، بیشتر هوای همدیگر را دارند. این جا جای پُرتی است. من آمدنم به این جا برای این بود که هم اطلاع پیدا کنم از وضعیت این جا و هم تسلیت به همکاران و خانواده های کشته شدگان داده باشم. ما در تهران کمیته ای تشکیل داده ایم به اسم کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری (اطلاعیه های کمیته را نشانسان می دهم. این اطلاعیه ها دست به دست بین کارگران می چرخد و بعد آن ها را با خود به معدن می برند) همه ما که این کمیته را تشکیل داده ایم، کارگریم. صندوقی بین خودمان هم دُرست کرده ایم. من آمدم این جا که با هم همفکری بکنیم، و از شما بپُرسم، رفقا! چه کار می شود کرد با این زندگی، این

زندگی است ما داریم می‌کنیم یا نکبت است؟ چرا من برای یک لقمه نان، برای ۶۰ تومان، ۷۰ تومان در این جهنم کارکنم، تازه آن هم معلوم نباشد از این جهنم زنده بیرون بیایم یا نه؟  
"زنده ماندن هر معدنچی بیست درصد است، نه بیشتر."

**فراخوان یاری به کارگران شاهو** را نشانشان می‌دهم. می‌گویم، شما از خیلی جهات وضعیت تان از کارگران شاهو خراب‌تر است، یعنی آن‌ها خطرات و حوادث شما را ندارند. این کارگران هشت ماه حقوقشان را نگرفته‌اند. آمدند تهران، جلوی دفتر مرکزی شان تحصن کردند، و ۴ میلیون گرفتند و رفتند، بالاخره یک مو هم از خرس کندن غنیمت است. این کارها را باید کرد دوستان، وگرنه اگر به امید این باشیم که این‌ها بیایند به درد ما برسند، این‌ها این کار را نخواهند کرد. شما جمع شوید، یک کاری بکنید. روز کارگری هست، روز کارگر همه از مشهد، قوچان، از مازندران، رشت، قزوین، قم، کاشان، سمنان و جاهای دیگر آمده بودند استادیوم آزادی. این خانه کارگری‌ها آمدند مثل همیشه وعده وعید دادند. اما کارگران آن قدر اعتراض کردند که جایگاه را از دستشان گرفتند. به آنان گفتند شما نماینده ما نیستید، شما اگر نمایندگی ما بودید، ما به این روز نمی‌افتادیم. به هر حال، برای کارگران یک روزی هست به نام روز جهانی کارگر. طبق قانون کار این روز برای کارگران تعطیل است. در این روز شما می‌توانید شیرینی بگیرید و دور هم جمع شوید، همفکری بکنید که بالاخره برای این همه معضلات کارگری چه باید کرد؟ وگرنه اگر این طوری پیش برود ما همچنان غارت خواهیم شد. شما روز کارگر کار می‌کنید؟  
"بله، کار معدن تعطیلی ندارد."

در مورد روز جهانی کارگر در این روز با هم صحبتی هم می‌کنید؟  
"نه، کسی را نداریم صحبت کند. اگر هم باشد جرأت نمی‌کند. یکی از همکارانمان بعد از شش سال کار کردن در همین معدن سرطان گرفت و فوت کرد، ما همگی برای تسلیت گفتن به خانواده اش کار را تعطیل کردیم، اما کارفرما دستور داد کارت‌هایمان را بردارند. او گفت به چه اجازه ای کار را ترک کرده اید؟ یک ریال هم به خانواده اش ندادند. یا یکی دیگر از همکارانمان با ماشین شرکت افتاد تو دره کشته شد، به خانواده او هم یک ریال ندادند."  
اسم این همکاران چه بود؟  
"نورعلی محبی."

از آنان علت حادثه تونل "افق" در معدن "باب نیزو" را می‌پرسم.  
"پیمان کار به اداره ی برق ۱۱ میلیون تومان بدهکار بود، یعنی خودش این طور می‌گفت، به خاطر همین دستگاه تهویه به جز مواقعی عمدتاً خاموش بود."



در معدن سنگرود منطقه گیلان، می توانست نظیر چنین حادثه ای اتفاق بیفتد، اما آن جا کارگران به همت خودشان دستگاه تهویه را روشن کردند و از بروز فاجعه ای این چنینی جلوگیری کردند. این حادثه ای که این جا اتفاق افتاده در معادن دیگری همچون طرزه، معادن شاهرود و جاهای دیگر هم قبلاً روی داده است. به هر حال، دوستان! شما دارید با زندگی تان بازی می کنید. الان ما داریم کجا می رویم؟ چون من می خواهم با خانواده های کشته شدگان دیداری داشته باشم و به آنان تسلیت بگویم.

"این اتوبوس ما را به معدن می برد و شما می توانید با آن برگردید."

دوستان! اگر شما بخواهید جلوی این کشتار کارگران را بگیرید، می توانید حداقل با نوشتن نامه - آن هم نه به مسئولین، چون این مسئولین هیچ کدام به درد ما نمی خورند عزیزان من - خطاب به هم طبقه ای هایتان در دیگر شهرها و یا حتی کشورهای دیگر، بگویید که در چه وضعیت خطرناکی به سر می برید. به آنان مشکلاتتان را انتقال دهید. ما می توانیم برای این کشته شدگان مراسم یادبود بگیریم. منتها باید خودتان هم حرکتی بکنید. به هر حال هر کاری و حرکتی از این دست هزینه هم دارد. در حال حاضر، دوستان ما را به خاطر همین حق خواهی ها دارند محاکمه می کنند، من و دیگر دوستان هم حاضریم هزینه ی این همبستگی را پردازیم. دوستان! بالاخره از یک جایی باید شروع کرد. من هم که در حال حاضر با شما صحبت می کنم، به واسطه ی این که از حق و حقوق همکارانم دفاع کرده ام، وادار به بازخریدی شده ام، در واقع به یک معنی اخراج شده ام. خوب این طوری است دیگر. نمی توان در انتظار معجزه بود. نمی توان شب خوابید و صبح دید که زندگی بر وفق مُراد است. معجزه را شما می توانید با اتحادتان، با همبستگی تان خلق کنید. اگر این اتحاد و همبستگی و البته آگاهی در بین ما باشد، می توانیم کوه ها را جا به جا کنیم. اما اگر همین طوری ادامه بدهید، وضعیت بدتر می شود که بهتر نمی شود. ما ممکن است در آینده باز هم بشویم معدن "باب نیزو" یا هر معدن دیگری فلان نفر کشته داد، و آب هم از آب تکان نخورد.

"ما اگر بخواهیم با شما تماس بگیریم، آدرس نداریم."

آدرس و شماره تلفن هم به شما می دهم. آدرس اینترنتی هم زیر این اطلاعیه نوشته شده، خودتان هم اگر دسترسی به اینترنت ندارید و یا بلد نیستید، می توانید از طریق کسانی که به اینترنت دسترسی دارند، نامه های تان را برای ما بفرستید. ما حداکثر تلاشمان را می کنیم که مشکلات شما را هم در ایران و سایر کشورها منعکس کنیم.

بعد از این گفتگو اتوبوس حامل من و کارگران معادن "جو"، "باب نیزو" و "هوجکت" آنان را به مقاصدشان می‌رساند، مقاصدی که ممکن است، فردا قتلگاه هر کدام از آنان شود. تک تک شان خداحافظی غم‌باری با من می‌کنند و به مسیر معادن سرازیر می‌شوند.

همراه پیرمردی که آشنایی خود به این انسان‌های دردمند را مدیون او هستم، راه خانه یکی از کارگران با سابقه معدن "باب نیزو" را در پیش می‌گیرم. با خود می‌اندیشم، استانی که بخش اعظم آن را قاچاق مواد مخدر در خود بلعیده است، انسان باید چقدر شریف باشد که با وسوسه‌ی به دست آوردن پول و ثروت بی‌زحمت بجنگد و به ۶۰ یا حداکثر ۱۱۰ هزار تومان پیمان‌کار جنایت‌کار معدن اکتفا کند. البته بسیاری از جوانان از جمله همین کارگرانی که در معادن شاهد مرگ تدریجی خویش هستند، به این مواد افیونی مبتلا هستند. این را می‌توان از چهره‌های تکیده‌شان به راحتی فهمید. از اتوبوس که پیاده می‌شوم، تازه نگاهم به آوارخانه‌های گلی کارگران که در زلزله اخیر زرد بر سرشان خراب شده، می‌افتد. به گفته کارگری هم اکنون ۶۰۰ خانوار کارگری در چادرها زندگی می‌کنند. شرکت زغال سنگ کرمان قبلاً به آنان وعده تحویل کانکس را داده بود، اما اکنون صحبت از پرداخت ۲۵۰ هزار تومان بلاعوض و ۲۵۰ هزار تومان وام می‌کند.

با رسیدن به بیغوله‌ای به نام خانه، پیرمرد در آن را به صدا در می‌آورد، و کارگری را به نام صدا می‌زند. بعد از احوال‌پرسی کوتاهی پیرمرد مرا به عنوان کارشناسی معرفی می‌کند که برای تحقیق در مورد حادثه‌ی معدن آمده‌ام. به او توضیح می‌دهم که نه کارشناسم و نه از طرف نهاد دولتی به آنجا آمده‌ام. کارگری هستم مثل شما که برای تهیه‌ی خبر و اعلام همدردی به این دیار آمده‌ام. با شروع صحبتش ضبط صوت را روشن می‌کنم، که او با ضبط صحبت‌هایش مخالفت می‌کند. من هم به یادداشت صحبت‌هایش اکتفا می‌کنم. او از این که به علت درهم ریختگی خانه‌اش، نمی‌تواند از ما پذیرائی کند، معذرت می‌خواهد. من هم با نشستن در زمین خاکی می‌گویم اشکالی ندارد، همین جا هم می‌توان صحبت کرد. اما بالاخره دلش رضا نمی‌دهد و ما را به داخل چهاردیواری موقتش راهنمایی می‌کند. او هم جزو کارگرانی است که خانه‌اش بر اثر زلزله ویران شده است.

شروع صحبت را به او وا می‌گذارم.

از سال‌های گذشته که شورایی داشتند صحبت می‌کند، و این که بعضی از آنان توسط پیمان‌کار خریدار شدند و علیه کارگران کار کردند. برخی‌شان هم که تصمیم به دفاع از کارگران گرفته بودند، با تهدید و ارباب از خیر دفاع از همکارانشان گذشتند.

از شکستن کمرش در حادثه سال ۷۲ صحبت می کند که بر اثر آن ۸ نفر از کارگران کشته شدند، اسامی بعضی از آنان را به یاد دارد: فرهاد فریدی، ملک فلک ناز شعبانی، مراد سلاجقه. می گوید تمامی معادن زیر نظر شرکت زغال سنگ کرمان اداره می شود. شرکت زغال سنگ کرمان هم زیر نظر شرکت ملی فولاد ایران است. ادامه می دهد: عطاپور رئیس وقت منطقه "باب نیزو" کارگران این معدن را معتاد کرد، می گوید پیمان کاران بدشان نمی آید که کارگزارانشان معتاد باشند. اطلاعیه کمیته ی هماهنگی را در حمایت از کارگران معدن "باب نیزو" نشانش می دهم و همچنین نشریه کارگر پیشرو را که او آن را از من طلب می کند. من هم هر چه که مانده بود، به او می دهم. طاقت نمی آورد و دوستش را که در همسایه گی اش می باشد، به گفتگوی صمیمانه ی مان دعوت می کند. این کارگران بغض فروخورده ی سال ها استثمار سبعانه سرمایه داری را به من انتقال می دهند. متأسفانه یکی از این دوستان توهم خود را به بالایی ها همچنان حفظ کرده است، و آن را با گفتن این که در آن بالا از وضعیت ما خبر ندارند، ابراز می کند. به او توضیح می دهم که سند چشم انداز برنامه ی بیست ساله ایران که کارگران در آن خانه خراب تر خواهند شد، نوشته همان بالایی هاست. و به او می گویم، هر چه زودتر این حقیقت را درک کند بهتر است. کارگران هیچ پشتوانه ای به غیر از آگاهی و اتحاد خود ندارند. به نظر ما این نظام سرمایه داری است که قاتل کارگران است، و این سیستم از بالا تا پایین به صورتی سازمان یافته در جهت چپاول کارگران در هم تنیده شده است. تصمیم های کلان برای غارت کارگران معمولاً در بالا گرفته می شود، پایینی ها فقط کاسه لیس و ابزار این چپاول هستند.

صحبت هایمان زیاد به طول نمی انجامد که دوست شریفمان می گوید آدرس مرا بنویس و آدرس خودت را هم به من بده. و بعد از پذیرائی صمیمانه اش که با خوردن شربت و خربزه ای همراه بود، خانه اش را به قصد رفتن به پیش خانواده های کشته شدگان ترک می گویم.

به خانه ی یکی از خانواده های داغدار می رسیم که پرچم سیاه همراه با عکس های دو نفر از کشته شدگان خانواده، پسر و دامادشان در آن خود نمایی می کند. گفته می شود این پارچه سیاه را شرکت معدن دلتای هراز، که مدیریت معدن "باب نیزو" را برعهده دارد، نوشته و به آن جا آویخته است. خانواده دو تن از کارگران کشته شده را ملاقات می کنم و تسلیت کمیته هماهنگی را به آنان اعلام می کنم.

و علیرغم اصرار آنان از رفتن به داخل خانه خودداری می کنم.

این ملاقات با دو خانواده دیگر هم در فضایی غم بار و اشک آلود تکرار می شود. دیدن چشمان مادران داغدار این حادثه دیگر برایم عذاب آور می شود. در این خانه ها من با بغضی که در گلو داشتم، فقط می توانستم به آنان تسلیت بگویم، و به آنان بگویم که قاتل پسران و شوهرانشان همین

سرمایه داران و همین پیمان کاران است. از تک تک این خانواده ها عکس های پنج نفر از کارگران کشته شده را از آنان می گیرم و با چشمانی اشک آلود از آنان خداحافظی می کنم.

در حین ملاقات با خانواده های داغ دیدگان، سر راه مان با چند تن از کارگران معدن صحبت می کنم.

اسمتان چیه؟

خودش را معرفی می کند.

چه طور شد این اتفاق افتاد؟

"به علت نبود تهویه ی هوا. برای این که در مصرف برق صرفه جویی کنند، دستگاه تهویه را روشن نکرده بودند."

آن وقت کارگران با آگاهی به این که این دستگاه روشن نیست باز هم رفتند تو تونل؟

"خوب، کارگران به اجبار رفتند، اگر نمی رفتند بیکار می شدند. این جا ها که کار نیست."

تو این حادثه ۹ نفر کشته شدند؟

"بله، ۹ نفر."

روزنامه کار و کارگر نوشته بود ۱۱ نفر.

"نه ۹ نفر. دو نفر به مرخصی رفته بودند، فکر کردند آن ها هم مُرده اند."

نظیر چنین حادثه ای قبلاً هم اتفاق افتاده بود که کشته بده؟

"بله، در سال های ۷۶ و ۷۸ اتفاق افتاده بود."

در حال حاضر، کارگرانی که همکارانشان جلوی چشمشان پَرپر شدند، چه اعتراضی کردند به این حادثه؟

"ما کارگران بخش استخراج از روزی که این اتفاق افتاده سر کار نرفته ایم."

به عنوان اعتراض سر کار نرفته اید؟

"بله."

چند نفر در این اعتراض شرکت دارند؟

"حدود ۸۰ نفر."

این ۸۰ نفر چند روز است سر کار نرفته اند؟

"از همان روزی که این اتفاق افتاده."

پس با این حساب یکه هفته است شما در اعتصاب به سر می برید؟

"بلی تو اعتصابیم."

کارفرما هم خبر دارد؟

"بله، خبر دارد."

خواسته های شما چیه؟

"خواسته مان، ایمنی کار است."

کارگر دیگری که همراهان است، ادامه می دهد: "خواسته مان این است که به وضعیت معیشتی کارگران برسند، به حقوق شان برسند، از نظر ایمنی کار باید استاندارد باشد. همه چیز در اختیارشان بگذارند، نه این که بروند و با جان خودشان بازی کنند و از عمق ۴۰۰ متری برای این ها ذغال بکنند بیاورند، که جیب این سرمایه دارها پُر بشود."

شما الان چه قدر حقوق می گیرید؟

"۸۰ تا ۹۰ هزار تومان."

در قبال چند ساعت کار در روز؟

"۸ ساعت."

مگر قانون کار نگفته که کارگر معدن باید ۶ ساعت در روز کار بکند؟

"۶ ساعت گفته، اما این ها از ما ۸ ساعت کار می کشند."

شما الان می گوید که مدتی است در اعتصاب هستید. تو این مدت اعتصاب می توانستید حداقل ۲۰ نفر از بین خودتان انتخاب کنید، این ها می آمدند تهران، شما باید به تهران می آمدید و وضعیت خودتان را به اطلاع دیگر کارگران می رساندید، جلوی وزارت کار یا هر جای دیگری تحصن می کردید، ما هم می آمدیم پیش شما می نشستیم.

کارگری همکارش را نشان می دهد، می گوید با این صحبت کنید.

شما کدام معدن کار می کنید؟

"معدن "جو"."

چه قدر حقوق می گیرید؟

"۱۱۰ هزار تومان."

چند وقت است این جا کار می کنید؟

"یک سال."

کارگر دیگری می گوید، در بخش استخراج کار می کند و کارگری که وارد معدن می شود امکان یک درصد زنده ماندن دارد.

کارگری می گوید: شما می توانستید بیاید داخل معدن را هم ببینید.

می گویم: من را به معدن راه نمی دهند، من دولتی نیستم، ماها باید این طور جا ها شما را ببینیم.

در این جا با آنان خداحافظی می کنم و این دیار غم زده را با انبوهی از درد ترک می کنم

بعدالتحریر :

بنا به خبری که در آخرین لحظات تنظیم این گزارش به دستم رسید، شرکت معدن دلتای هراز، به عنوان حق سکوت، به هر کدام از خانواده های داغ دیده مبلغ ۶۰۰ هزار تومان پرداخته است.

XXXXXXXXXX

برای شرح بیشتر فاجعه ای که رخ داده است، توجه خوانندگان این سطور را به گزیده ای از گفتگوی خبرنگار ایلنا با کارگران معدن (پیوست ۱) و مصاحبه ایشان با کارفرمای معدن "باب نیزو" (پیوست ۲) جلب می کنم. در پایان نیز اسامی کارگران جان باخته و تصاویر ۴ تن از آنان ( پیوست ۳) را می آورم.

## پیوست ۱

### گزیده گفتگوی خبرنگار ایلنا با کارگران معدن باب نیزو

کارگری گفته است: وقتی از چاه بالا آمدیم، مأمور ایمنی به سرپرست شیفت گفت، تونل گاز دارد، کارگران را پایین نفرست. اما او گفت، این چیزها در معدن معمولی است. فوقش کمی سرشان درد می گیرد و بعد خوب می شوند. " تقریباً فریاد می زند: " من دیدم که رفقایم را به زور توی چاه فرستادند... جان برای کارفرمای ما مهم نیست. این ها از ما زغال می خواهند! "

و باز در همین گزارش یکی دیگر از کارگران که تا پیش از این ساکت بود و ترجیح می داد برای حفظ کارش حرفی نزند، طاقت نیاورده و گفته است: هواکش ها را روشن نمی کردند. اگر تهویه ها روشن بود، این اتفاق نمی افتاد. ماهی ۱۰۰ هزار تومان حقوق می گیرم و حتی لباس کار به ما نمی دهند. ماسک را هم باید خودمان تهیه کنیم. فقط کلاه و چراغ به ما می دهند. حتی چراغ های شان هم کار نمی کند. دکوری است. وقتی توی چاه می رویم، می بینیم شارژش تمام شده. فقط زغال از ما می خواهند. حتی یک کپسول هوا و کپسول آتش نشانی هم داخل تونل ها نیست. ما هر روز این خطر را احساس می کنیم. همیشه وقتی از چاه بالا می آئیم سردرد و سرگیجه و تهوع داریم. بعضی ها هم که نفس شان می گیرد همان جا استفراغ می کنند. روز حادثه من در

معدن بودم. مأمور ایمنی آمد و گفت که کارگران را پایین نفرستید. تونل افق ۲ پُر از گاز است. سرپرست گفت که اتفاقی نمی افتد. فوقش سرگیجه می گیرند. سرشیفت که نماینده ی کارفرماست این حرف را زد.

## پیوست ۲

### مصاحبه خبرنگار ایلنا با کارفرمای معدن باب نیزو

شما به عنوان کارفرما و رئیس معدن چه ساعتی از وقوع حادثه مطلع شدید؟  
"ساعت نه شب با من تماس گرفتند و گفتند کارگران هنوز از چاه بالا نیامده اند."  
با توجه به این که حادثه احتمالاً در بین ساعات ۶ تا ۷ اتفاق افتاده است، در ساعت ۹ شب نمی دانستند چه اتفاقی افتاده؟

"شاید می دانستند.. اما به من چیزی نگفتند. من به آن ها گفتم کارگران دیر کرده اند. تا نه و نیم هنوز فرصت هست. اما وقتی آن ها داخل تونل رفتند و جنازه ی راننده لوکوموتیو را پیدا کردند، حدس زدیم همه مرده اند. ساعت ۶ روز بعدش من به این جا آمدم که جنازه ها را بیرون آورده بودند."

شما در هنگام حادثه کجا بودید؟

"بندر انزلی!"

از چه زمانی این معدن را خریداری کردید؟

"حدود یک سال پیش."

گویا قبلاً این جا تعطیل بوده؟

"همه معدن تعطیل نبود. قسمت چاه یعنی جایی که شما مشاهده کردید، تعطیل بود. (از کارمندش

می پرسد: احمد زارع! از کی چاه تعطیل شد؟) سال ۷۷..."

در زمان مالکیت دولتی شما چه مسئولیتی در معدن داشتید؟

"معاون ناحیه بودم."

آن زمان چند نفر کارگر داشت؟

"حدود ۳ هزار نفر."

حالا که معدن به شما واگذار شده است، چه نفر کارگر دارد؟

"حدود ۲۲۰ نفر. البته معلوم نیست، بعد از "زلزله" چند نفر به سر کارشان باز گردند."

زلزله...؟! منظورتان حادثه انفجار در تونل است؟

"بله.. حادثه. ( می خندد ) این ها توی زلزله نمردند، حالا آمدند این جا مردند تا شرش بیفتد گردن ما...!"

می گفتند، بعضی از این کارگران روزی ۱۶ ساعت کار می کرده اند. این قانونی است؟  
"نه... بعضی از این ها که در بخش تونل کار می کنند تا لباس بپوشند و داخل چاه بروند، فقط فرصت ۴ ساعت کار را پیدا می کنند. بعضی از این کارگران هم خدماتی هستند و معمولاً ۲۴ ساعت می مانند."

منظورم کارگرانی هستند که در حادثه کشته شدند. آن ها که خدماتی نبودند؟  
"آن هایی که در واگن برگردان کار می کنند، چون کارشان فقط رساندن واگن است، معمولاً ۱۶ ساعت کار می کنند. کار سختی نیست. اما کارگران بخش استخراج و آماده سازی و پیشروی ۸ ساعته هستند. البته ۸ ساعت کار از روی ساعت. در واقع کار مفیدشان ۴ ساعت است."  
حقوقشان به چه صورت بوده؟

"حداقل حقوق... طبق قانون کار؛ ماهی صد و بیست هزار تومان."

کارگران ملزم نیستند که هر روز بیایند؟

"باید هر روز بیایند، اما غیبت می کنند. کاریشان هم نمی شود کرد؛ اما این ها اگر همه روزها را بیایند، حداقل دستمزد را می گیرند."

البته کار معدن مسلماً خیلی سخت تر از معیارهای حداقل دستمزد برای کارهای کارگری معمولی است. پرداخت "حداقل دستمزد" آن هم به کارگران معدن که مسلماً شرایط جسمی شان اجازه نمی دهد، هر روز در محل کارشان حاضر شوند و به دلیل غیبت ناگزیرشان از این حداقل هم مبلغی کسر می شود، به نظرتان منصفانه است؟

"ما تابع قانون کاریم. قانون کار هم حرفش این است که کارگری که در قسمت های سطحی کار می کند، ۸ ساعت کار مفید انجام بدهد و به ازای آن روزی ۴۱۰۰ تومان بگیرد. اما کارگران معدن به جای ۸ ساعت، باید ۶ ساعت کار کنند و حداقل حقوق را بگیرند. کارگری هم که زیر زمین کار می کند این طور نیست که برود پایین و هر چقدر که کار کرد، کرد و نکرد هم نکرد... ما براساس کارکرد بهشان پول می دهیم. هر قسمت یک پیمان کار دارد."

شما از قانون کار تبعیت نمی کنید، چون طرح طبقه بندی مشاغل در معدن شما لحاظ نشده... اما یک سؤال دیگر؛ با توجه به این که مأمور ایمنی شما گاز متان را پنج درصد ثبت کرده بود...

"احتمالاً..."



نه قطعاً! طبقه تبصره " الف " ماده ۹۵ قانون کار، کارگران نباید داخل تونل می رفتند. مسئولیت مرگ آنان با شماست.

"نه... جاهای مختلفی هست که..."

خیر. دقیقاً مقدار گاز متان در همان نقطه انفجار پنج درصد گزارش شده بود. "مأمور ایمنی وظیفه اش این است که برود و بررسی کند و اگر درصد گاز متان بالای یک درصد بود، تهویه صورت بگیرد. اگر هم که استاندارد بود، اجازه کار بدهد. ما نمی توانیم هر وقت گاز بالا بود، کار را تعطیل کنیم!! وظیفه ما این است که درصد گاز را بیاوریم زیر درصد مجاز. اگر آمد کار بکنند."

درصد گاز به مقدار مجاز نرسیده بود. پس چرا کارگران را مجبور به کار کردید؟

"معلوم نیست... این آقای ایمنی هم وظیفه اش این بوده که همین چیزها را کنترل کند." مأمور ایمنی هم زیر نظر شما کار می کرده. مگر شما کارفرمای این معدن نیستید؟ وقتی مأمور خودتان به شما و یا نماینده تان درصد گاز را خطرناک گزارش می کند، شما باید مانع ورود کارگران به تونل می شدید... نه این که مجبور به کارشان بکنید.

"من که علم غیب نداشتم!"

به هر حال دستگاه گاز سنج کار کرده و درصد گاز را ۵ درصد ذکر کرده و این رقم در دفتر ثبت شده.

"کدام دفتر؟"

همان دفتر ثبت ایمنی که مأمورین وزارت اطلاعات از ترس این که نکند توسط شما معدوم شود، با خود برده اند. (یکی از همراهان کارفرما) "در آن دفتر نوشته شده که گاز بیشتر از حد استاندارد بوده و بعد تهویه شده."

خیر این طور نیست! گویا مأمور ایمنی گاز را خطرناک ذکر کرده و توسط نماینده شما به ایشان گفته می شود که فوقش کمی مسمومیت است و ایشان را به همراه کارگران مجبور کردند که به محل کار بازگردند.

"چیزی که دیگران می گویند به ما ربطی ندارد. این که فلان کس سر قبرستان زرنده چه می گوید.. شما به این چیزها توجه نکنید."

به هر حال گفته های آن ها به واقعیت نزدیک تر است... حالا هر کجا که گفته شده باشد، فرقی در اصل ندارد. ما نتیجه اش را دیدیم، ۹ نفر مردند!

(یکی از مهندسینی که همراه ما به افق دو آمده بود). "شما چرا همین الان که می دانستید درصد گاز بیشتر از حد استاندارد است، به تونل رفتید؟"

کسی من را مجبور به این کار نکرده بود. مسئولیت کار من به عهده خودم است. اما آن کارگران را شما به اجبار داخل چاه فرستادید. در صورتی که طبق ماده ۱۰۵ قانون کار نباید آن ها را به محل کار می فرستادید. به هر حال... فکر می کنید چه زمانی معدن دوباره راه بیفتد؟

"همین حالا هم ۸۰ درصد معدن فعال است."

منظورم افق دو است. یعنی محل حادثه.

"احتمالاً هفته آینده."

تضمینی هست که دوباره چنین اتفاقی نیفتد؟

"نه، هیچ تضمینی نیست... ممکن است دوباره چنین اتفاقی بیافتد !!!"

### پیوست ۳

## اسامی کارگران جان باخته و تصاویر برخی از آنان





- ۱- حسن گریکی پور
- ۲- مهدی دهش
- ۳- سعید مؤمنی
- ۴- رضا مؤمنی نژاد
- ۵- حمیدرضا دهقانی
- ۶- علی کاربخش
- ۷- عباس یوسف زاده
- ۸- هادی مختاری
- ۹- علی مختاری

